

باسمه تعالی

عنوان کرسی: بررسی انتقادی مفهوم سازی ذهنی خدا

ارائه دهنده: حجت الاسلام دکتر حمزه علی اسلامی نسب (مدرس جامعة المصطفی العالمية)

ناقد اول: حجت الاسلام دکتر جواد جعفریان (هیئت علمی جامعة المصطفی العالمية)

ناقد دوم: حجت الاسلام دکتر سینا علوی تبار (مدرس جامعة المصطفی العالمية)

مدیر کرسی: دکتر توفیق اسداف (هیئت علمی جامعة المصطفی العالمية)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: پنج شنبه (۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۲)، ساعت ۱۰-۱۲

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و سپس از حجت الاسلام دکتر اسلامی نسب به عنوان ارائه دهنده کرسی درخواست نمودند که مطالب خود را ارائه نمایند.

در ادامه، ارائه دهنده حجت الاسلام دکتر اسلامی نسب به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به موضوع کرسی پرداختند و موضوع را به شرح زیر بررسی نمودند:

شناخت خدای متعال در هر دین و مکتبی اهمیت فراوانی دارد و حتی مکاتبی که به خدای متعال اعتقادی ندارند، خود را بی نیاز از تفکر در مورد او نمی دانند. ملاصدرا و دیپاک چوپرا نیز توجه ویژه‌ای به مباحث خداشناسی دارند؛ چنان‌که ملاصدرا مستقلاً کتاب‌های المبدأ والمعاد، المظاهر الإلهية و حکمت عرشیه را به مباحث خداشناسی اختصاص داده و در دیگر تألیفاتش نیز به مباحث مذکور پرداخته است.

چوپرا انسان را دارای توانایی‌های نامتناهی می داند که می تواند در سایه آنها به آنچه می خواهد برسد. در واقع انسان در ذات خود دارای آگاهی، توانایی و خلاقیت نامتناهی است و توانایی، طبیعت بنیادین انسان می باشد. درحقیقت محور اندیشه‌های چوپرا، انسان و جایگاه او در هستی و نیروهای درونی اوست. او می کوشد نگرشی فلسفی را نسبت به انسان ارائه دهد که بر اساس آن انسان به واسطه ذهن خود، کارهای خارق‌العاده‌ای در هستی می تواند انجام دهد. او می پندارد با کشف نیروی

ذهن و تأثیر نامحدودی که ذهن دارد، می‌تواند به واسطه پرسش‌های هفت‌گانه به مفهوم‌سازی خدا اقدام کند و حتی انسان را به جای خداوند خالق بنشانند. وی می‌کوشد با رویکردی محافظه‌کارانه تمامی ادیان و مکاتب را با خود همراه سازد؛ بر همین اساس از هر دین، مکتب و فرقه‌ای باوری مربوط به خدا و معنویت و حتی دیدگاه‌های شرک‌آلود را اخذ کرده و به‌عنوان معنویت به پیروان خود ارائه داده است. او درباره سه شخصیت دینی و معنوی یعنی پیامبر گرامی اسلام، مسیح و بودا کتاب نوشته و بدین وسیله سعی در جهانی‌سازی تفکر باطل خود کرده است؛ از این رو برخی از آثار او در ایران به‌خاطر رنگ و بوی معنوی و عرفانی‌اش مشهور شده و جوانان بسیاری را به خود جذب کرده است.

نقد و بررسی افکار چوپرا نیازمند نظام فکری و مفهومی مشخصی است که بر اساس آن، نقد و ارزیابی آرای چوپرا صورت گیرد. در میان فیلسوفان اسلامی ملاصدرا اهتمام ویژه‌ای به حقیقت، جایگاه و قدرت نفس و ذهن انسان داشته است؛ تا آنجا که حکمت متعالیه را بر اساس چهار سفر معنوی انسان پایه‌ریزی می‌کند و دست‌کم دو جلد از نه جلد أسفار را به انسان و نفس او اختصاص داده است. در بقیه مجلدات نیز از انسان بحث کرده است. ملاصدرا انسان‌شناسی را به دو بخش علم الهی و علم طبیعی تقسیم می‌کند:

نگاه به نفس از آن جهت که به بدن تعلق دارد، جزء علوم طبیعی شمرده می‌شود و ناظر به حرکات ماده است. کسی که می‌خواهد معرفت نفس را در ذات خود بدون نگاه به ماده داشته باشد، لازم است از جهت دیگری مطالعه شود و علم دیگری غیر از علم طبیعی عهده‌دار آن باشد.

در نتیجه انسان‌شناسی از منظر صدرا علمی الهی است و منزلت انسان، وجود ذهنی و تأثیر ذهن بر ماده با نگاهی دینی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. وی مبانی بسیار محکمی در مباحث انسان‌شناسی دارد که باتوجه به آن ظرفیت لازم برای تحلیل و نقد مبانی معنویت غیردینی را دارد.

ذهن از نگاه چوپرا

پیدچیدگی ذهن شاید از جمله علت‌هایی باشد که باعث شده غربی‌ها در نفس تشکیک کرده و عمدتاً به‌جای آن از ذهن بحث کنند. چوپرا ذهن را به دو قسم کیهانی و فردی تقسیم می‌کند. ذهن کیهانی، دنیای فیزیکی را می‌آفریند و ذهن فردی، دنیای مادی را تجربه می‌کند و هر دو از آگاهی بی‌انتهای تأثیر می‌پذیرند. هر انسانی همان میدان آگاهی بی‌انتهاست که بدن، ذهن و تمام کیهان را خلق می‌کند. در حقیقت ذات و ماهیت انسان نه تنها کانون حیات بخش هستی به‌شمار می‌رود، بلکه میدان شعور و آگاهی است که با خود در تعامل بوده، در نهایت در قالب ذهن و جسم ظاهر می‌گردد:

فیزیک کوانتومی به ما می‌گوید که جهان متشکل از یک میدان هشیاری ناپیداست که به‌صورت گوناگون و نامحدود در عالم هستی تجلی پیدا می‌کند. میدان هشیاری که به‌طور ذهنی تجربه می‌شود، ذهن است.

با جمع‌بندی گفته‌های چوپرا می‌توان به این نتیجه رسید که وی وجود انسان را به‌صورت دو مرحله‌ای می‌داند؛ مرحله اول، میدان شعور و آگاهی و مرحله دوم، همان انسانی است که در دنیای مادی وجود دارد. ذهن انسان در مرحله اول با آگاهی و میدان شعور در تعامل می‌باشد و در مرحله دوم بدن و ذهن را خلق می‌کند. از عبارات چوپرا می‌توان به امتدادی بودن ذهن در دو مرحله اول و دوم پی برد؛ بدین صورت که وی گاهی ذهن را همان میدان آگاهی و شعور بی‌انتهای اولی می‌داند و گاهی نیز انسان کنونی را به‌عنوان ذهن معرفی می‌کند. ایشان با استناد به ضرب‌المثلی هندی می‌گویند: «با درون‌بینی، من بارها و بارها خلق می‌کنم. ذهن را خلق می‌کنم، بدن را خلق می‌کنم، افکار و عالم هستی را خلق می‌کنم. من همه آنچه را واقعیت می‌نامم، خلق می‌کنم».

وی در کتاب پزشکی ذهن/ بدن نیز در جست‌وجوی چیستی ذهن است؛ از این رو در پاسخ به این پرسش که آیا ذهن عبارت از شخصیت کلی بیمار، ضمیر ناخودآگاه، حالات و باورهای عمیق وی است که پزشک را جلب می‌کنند، یا چیزی است که روان‌شناسی هنوز هم قادر به شناخت و تعریف آن نیست؟ می‌گوید: شاید آن جنبه ذهن که در بیماری و تندرستی دخالت دارد، ماهیت مشخص انسانی هم ندارد؛ در نتیجه ذهن غیرمادی است و انسان همان ذهن است، نه چیز دیگر. چوپرا در پاسخ به اینکه برای ایجاد اشیا چه کاری باید انجام دهیم، می‌گوید:

تنها کاری که باید انجام دهیم این است که ابتدا در میان خود به توافق برسیم که چیزی وجود دارد و این توافق باعث به‌وجود آمدن آن حقیقت می‌شود. به عبارت دیگر تنها وجود اشیا در ذهن انسان، باعث می‌شود که آنها بتوانند به حقیقت و واقعیت تبدیل شوند.

در مجموع از نگاه چوپرا تمام دنیای مادی و عالم خارج از ذهن، توسط ذهن انسان خلق و ادراک می‌شود و عدم انسان، برابر با عدم جهان است. ادراک هر انسانی از دنیای مادی با ادراک دیگر انسان‌ها تفاوت دارد؛ چراکه ادراک، ناشی از تصویری است که ذهن انسان آنها را خلق کرده و واقعی می‌کند. دنیای مادی کاملاً وابسته به ذهن بوده و نمی‌تواند بدون آن وجود داشته باشد. این انسان است که دست به خلقت در هستی می‌زند و نیز به مفهوم واقعی و درستی از خدای متعال در هفت مرحله پرسش و پاسخ می‌رسد.

ذهن از نگاه ملاصدرا

اگرچه واژه ذهن در میان فیلسوفان بسیار استفاده شده است، ولی تعریف کامل و دقیقی از آن ارائه نشده است. امروزه دو دانش فلسفه ذهن و علوم‌شناختی در مورد ذهن و حالات ذهنی بحث می‌کنند. علوم‌شناختی، دانشی میان‌رشته‌ای و نوظهور است، ولی فلسفه ذهن اگرچه ریشه در فلسفه تحلیلی دارد و با علوم طبیعی مرتبط است، ولی صبغه و رنگی فلسفی به خود گرفته و سعی دارد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد: سرشت واقعی حالت‌ها و فرایندهای ذهنی چیست؟ حالت‌ها و فرایندهای ذهنی در چه محیطی به‌وقوع می‌پیوندند و چگونه با جهان فیزیکی ارتباط برقرار می‌کنند؟ و... در هر دو دانش، ذهن امر

پنجیده و ناشناخته‌ای است؛ چنان‌که برخی چون گزنیگا که بنیان‌گذار علوم‌شناختی می‌باشد، عقیده دارد ذهن انسان پدیده‌ای پنجیده است که در چهارچوب فیزیکی مغز ساخته شده و شکل گرفته است و رابطه ذهن و مغز غیرقابل فهم می‌باشد. در میان فیلسوفان اسلامی شاید ملاصدرا تنها کسی باشد که به صورت دقیق و صریح، ذهن را تعریف کرده است. وی می‌گوید: ذهن، استعداد نفس در کسب علومی هستند که در دسترس او نیست. خدای متعال نفس و روح انسان را خالی از علم به اشیا خلق نمود، ولی خلقت او برای دستیابی به این علوم است؛ در نتیجه نفس باید قادر و مستعد برای کسب این علوم باشد که این استعداد همان ذهن است. به عبارت دیگر استعداد نفس برای حصول معارف را ذهن گویند.

استعداد و قوه، دو واژه‌ای است که ملاصدرا برای ذهن به کار می‌برد؛ در نتیجه قوه همان استعداد بوده و دست‌کم در این بحث تفاوتی میان آن دو نیست؛ از این رو می‌توان ادعا کرد استعداد در این بحث با امکان استعدادی یکی بوده و تفاوت ندارد. با توجه به اینکه این امکان معنای انتزاعی عقلی نیست، پس ذهن یک امر حقیقی است که وجود حقیقی و خارجی دارد. از جمله مؤیدات این برداشت این است که ملاصدرا در مورد ذهن و کسب علوم، عنوان امکان استعدادی را به کار می‌گیرد و می‌گوید: حضور اموری که در ذهن حضور دارند، از دو حال خارج نیست: «حضور ضروری و اولیه» و «حصول امکانی استعدادی»؛ در نتیجه ذهن با ماده رابطه عمیق دارد که باعث می‌شود ماده واسطه در اکتساب علوم توسط نفس باشد.

نکته دیگر ارتباط تنگاتنگ و عمیق میان ذهن و نفس است؛ بدین صورت که ذهن، استعداد و قوه نفس در به دست آوردن علوم می‌باشد؛ یعنی ذهن اضافه به نفس داشته و از شئون نفس می‌باشد. علامه طباطبایی استعداد را وصفی می‌داند که درباره موجودی خاص است؛ یعنی استعداد صفت بوده و نیازمند موصوف می‌باشد. موصوف نیز همان نفس است؛ یعنی «نفس» موصوف برای صفت «استعداد اکتساب علوم» است. استعداد اکتساب علوم یا ذهن، نوعی نسبت میان حاضر و آینده است. در مرحله قبل از استعداد حاضر، فعلیتی در درجه‌ای نازل‌تر از علوم برای نفس وجود دارد.

درواقع ملاصدرا ذهن را اخص از نفس و شأنی از شئون نفس معرفی می‌کند.

نکته مهمی که در ارتباط با ذهن وجود دارد اینکه ملاصدرا از ذهن در موارد متعددی استفاده می‌کند و کارکردهای گوناگونی را به آن نسبت می‌دهد و در برخی موارد نیز از واژه‌های مترادفی به جای واژه ذهن استفاده می‌کند؛ از این رو برای دانستن کارکرد دقیق ذهن و ارتباط آن با نفس، عقل، مغز و... بهتر است موارد کاربرد واژه ذهن توسط ملاصدرا مشخص گردد.

ملاصدرا در برخی موارد فعل و کار خاصی را به صورت مشترک هم به عقل و هم به ذهن نسبت می‌دهد؛ برای نمونه وی می‌گوید: «فإن العقل الصحيح والذهن المستقیم لایبئ عن القسمین کلاهما: عقل صحیح و ذهن مستقیم قابلیت هردو تقسیم را دارد».

افزون بر این واژه عقل با ذهن به صورت مترادف به کار رفته است. در برخی موارد نیز شاهد جایگزینی واژه عقل به جای ذهن هستیم؛ چنان‌که وی می‌گوید:

إذ الكون في العقل أيضاً وجود عقلي كما أن الكون في الخارج وجود خارجي: همان‌گونه که هستی در خارج دارای وجود خارجی است، همین‌گونه نیز هستی در عقل دارای وجود عقلی است. در اینجا احتمالاً ملاصدرا معنای عقل بالملکه و استعداد نفس را مدنظر داشته است.

نکته دیگری که درباره ذهن وجود دارد، ارتباط آن با مغز است. از نگاه ملاصدرا نسبت مغز به انسان مانند نسبت آسمان به جهان مادی است و طبقات آسمان نیز همانند شیارهای مغزند. مغز دارای استعداد حصول قوه نفسانی می‌باشد. نفس در افعال خود به مغز احتیاج دارد و از آن به‌عنوان ابزار تصرفات و کارهای خود استفاده می‌کند؛ مانند عینک که فرد چشم ضعیف از آن فقط برای ادراک استفاده می‌کند و خود عینک مدرک نبوده و تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای ادراک چشم کاربرد دارد. از نگاه ملاصدرا ذهن همان نفس نیست، بلکه به‌عنوان شأنی از شئون نفس است و تمامی توانایی‌ها و کارکردهای انسان به‌واسطه نفس اوست، نه ذهن. آری! ذهن فقط به‌عنوان اینکه شأنی از شئون نفس است، می‌تواند دارای فعالیت‌ها و تصرفات شود. به‌عبارت‌دیگر گرچه از منظر بیشتر اندیشمندان فلسفه ذهن به‌ویژه اندیشمندان مسلمان، ذهن و نفس یکی پنداشته می‌شوند، ولی برخی مدققین مانند علامه جوادی آملی به‌عنوان فیلسوف حکمت متعالیه ذهن را از شئون و قوای نفس می‌دانند که به‌نظر اصح از قول سابق می‌باشد؛ زیرا در علوم حضوری و وحیانی، ذهن به‌عنوان یک کنش‌گر نیست، مگر اینکه ذهن اعم تلقی شود که شامل علوم حضوری و وحیانی نیز بشود و این امر خلاف اصطلاح است؛ کما اینکه علامه جوادی آملی این‌گونه نظر دارد؛ در نتیجه در برخی موارد که در ادامه گفته خواهد شد، ذهن نمی‌تواند مانند نفس به مفهوم‌سازی خدای متعال اقدام کند.

مفهوم‌سازی ذهنی از نگاه دیپاک چوپرا

در میان معنویت‌های غیردینی نمی‌توان مفهوم روشن و مشخصی از خدا دید؛ چنان‌که برخی به همه‌خدایی (Panthesim)، برخی به همه در خدایی (Panen Theism) و تعدادی نیز به انرژی‌بودن خدای متعال معتقدند. سای‌بابا به همه‌خدایی یا پانتئیسم معتقد است و می‌گوید:

آیا بین شیء و تصویرش تفاوتی هست؟ شما همه او هستید و او همه شما.

... همه انسان‌ها جزئی از خدای واحدند.

... آنچه در جسم به‌شکل روح الهی وجود دارد، خداوند است.

... شما همه سلول‌های زنده‌ای در بدن خداوندید.

درواقع سای‌بابا برای خدای متعال، وجودی مستقل و فراطبیعی قائل نیست، بلکه او را جزئی از موجودات جهان می‌داند و هریک از موجودات را جزئی از خدای متعال معرفی می‌کند.

برخی دیگر از معنویت‌های غیردینی به طرق گوناگونی چون حلول خدای متعال در جسم انسان‌ها و تقلیل مفهوم خدا در حد مفهومی ذهنی، جایگاه خدا را تضعیف کرده‌اند؛ چنان‌که توییچل به حلول خدای متعال در جسم انسان‌ها معتقد است. خدای چوپرا نیز خدایی غیرمتشخص است و با بررسی آثار او شاید بتوان به درستی دیدگاه وی درباره خدای متعال و نسبت انسان به خدا را به روشنی دریافت؛ زیرا او پاسخ قاطعی به این مسئله نمی‌دهد؛ چنان‌که در برخی موارد انسان را همکار در آفرینش معرفی می‌کند و در برخی موارد نیز در پاسخ به این پرسش که آیا شما می‌گویید ما فقط خدا را می‌سازیم؟ پاسخ قطعی نداده است، بلکه پاسخ بله و خیر را به کار می‌برد و می‌گوید:

خدا نمی‌تواند تنها برداشت شما باشد، اما بخشی از او که شما درک می‌کنید، باید برداشت خودتان باشد؛ زیرا شما مغز و احساسات و خاطرات خود را به کار می‌گیرید، درحالی‌که شما مشاهده‌گرید. این درست است که او را از طریق تصویری که برایتان معنا دارد، ببینید.

اما برداشت نزدیک به صحیح از نوشتارهای چوپرا این است که وی خدای متعال را موجودی دست‌نیافتنی می‌داند و شناخت خدا از طریق ادیان و مذاهب را شناختی ناقص معرفی می‌کند. درحقیقت ادیان و مذاهب نتوانسته‌اند تمامیت خدا را درک کنند، بلکه هریک فقط گوشه‌ای از وجود خدا را فهمیده‌اند. خدای هر مذهبی فقط پاره‌ای از خداست. از آنجاکه خدا موجودی نامحدود است، هیچ تصویری ندارد و هیچ نقشی بازی نمی‌کند. در داخل یا خارج کیهان مکان ندارد. هر مذهبی تصویری از خدای متعال معرفی می‌کند؛ مانند پدر، مادر، قانونگذار، داور و فرمانروای عالم وجود؛ درمجموع هفت تفسیر از خدا وجود دارد که می‌تواند مطابق با ادیان سازمان یافته باشد.

وی در بخش دیگری از کتاب شفای کوانتومی نقشی برای خدای متعال در جهان قائل نشده است و می‌گوید:

خدای معجزات آن چنان در عمق دنیای کوانتوم مدفون است که حتی کسانی که سال‌های زیادی را صرف عبادت و مراقبه کرده‌اند، ممکن است هیچ ردی از او پیدا نکرده باشند. دنیای مادی طوری برپا شده است که به حضور او کاری نداشته باشد. همین است که خدای معجزات را، حتی با معیارهای مذهبی، عمیقاً عارفانه می‌سازد.

براین اساس باید به واسطه پرسش‌ها و پاسخ‌های هفت‌گانه به مفهوم خدا رسید. درواقع ذهن و مغز انسان پرسش‌هایی درمورد خدا طراحی می‌کند و همان مغز نیز برداشت‌های خود را در پاسخ به پرسش‌ها و نیازهای انسان ارائه می‌دهد. انسان در هر مرحله به خدایی دست می‌یابد که متناسب با پرسش‌های طراحی شده در همان مرحله است. سؤالات عبارت‌اند از: من که هستم؟ جایگاه مناسب من کجاست؟ و... . ذهن انسان به هریک از این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که از نگاه چوپرا، پاسخ خدا نام دارد و این پاسخ، نوع خدا و مرحله‌ای را که سؤال‌کننده در آن قرار دارد، مشخص می‌کند. خدای هر مرحله با مرحله دیگر متفاوت است: ۱. خدای حافظ؛ ۲. خدای قادر مطلق؛ ۳. خدای صلح و آرامش؛ ۴. خدای رهایی‌بخش؛ ۵. خدای آفریننده؛ ۶. خدای معجزات؛ ۷. خدای هستی محض. درمجموع چوپرا با نگاهی کاملاً انسان‌گرایانه بیان می‌کند انسان به شناخت

حقیقی خدا نمی‌رسد و در واقع نیازی به شناخت او نیست، بلکه این ذهن انسان است که خدا را با هر کیفیتی که مایل است، خلق می‌کند.

از جمله پرسش‌ها و بحث‌های مهم در عرصه مفهوم‌سازی خدای متعال توسط انسان، چگونگی آن است. در واقع مغز مادی چگونه می‌تواند خدا را درک کند؟ چوپرا معتقد است:

در این حال مغز تنها راه محسوس ما برای ورود به فکر است. در کارتون‌ها وقتی کسی ایده زیرکانه‌ای دارد، در بالای سرش لامپی روشن می‌شود. در زندگی حقیقی این طور نیست. نیروی ذهن بدون مغز یک چیز نامرئی و غیرقابل اثبات مثل خداوند است.

از این رو مغز مانند سخت‌افزار و ذهن مانند نرم‌افزار است. به عبارت دیگر:

حتی در صورتی که خلاقیت را با ماورای آنچه که اینشتین یا میکِل آنژ انجام می‌دهد، گسترش دهیم، باز اینکه ذهن کار فوق‌العاده غیر معمول را انجام می‌دهد، انکارناپذیر است. اگر خلاقیت به مفهوم تراشیدن سرنوشت در جایی خارج از زمان و مکان باشد، جست‌وجوی شواهد آن در سطح مادی بی‌ثمر خواهد بود. ما در اینجا از خلاقیت کوانتومی صحبت می‌کنیم. برای مدتی، نمونه کوانتومی مان را کنار گذاشته بودم؛ زیرا می‌خواستم خدا را از دیدگاهی انسانی‌تر و شخصی‌تر مجسم کنم. به هر حال به محض اینکه به معجزات رو می‌کنیم، دنیای کوانتومی مجبور به بازگشت است. برای توصیف چنین قدرت‌هایی راه مناسب دیگری وجود ندارد.

براین اساس باید گفت حقیقت خدا از ادراک ما جدا نیست و در آن تنیده شده است:

برای مثال یک مادر می‌تواند نوزاد خود را شگفت‌انگیز و شایسته ببیند و این درک را در طول رشد بچه تسری دهد تا فرد شگفت‌انگیز و شایسته‌ای شود. این یکی از اسرار عشق است. یک بده - بستان ماهرانه در عمیق‌ترین سطح میان مادر و فرزند در جریان است. به همین طریق ظاهراً خدا مستقیماً از عمیق‌ترین ارزش‌های باطنی ما رشد می‌کند. مانند همان بده - بستان در زیر سطح ایمان صرف وجود دارد. اگر تمام لایه‌های پیازی را بردارید، در مرکز خلای می‌بینید. تمام لایه‌های انسان را بردارید، در مرکز تخم خدا را خواهید یافت.

مطلب مذکور نشان‌دهنده این است که خدا را ما خلق می‌کنیم.

مفهوم‌سازی ذهنی از نگاه ملاصدرا

براهین عقلی

در مورد براهین عقلی به برهان حرکت می‌توان اشاره کرد که بر پایه حرکت جوهری می‌باشد؛ بدین صورت که با توجه به حرکت جوهری، همه طبیعت‌های جسمانی و... در حرکت و تغییرند و به موجودی نیازمندند که متحرک نبوده و بی‌نیاز از حرکت باشد. آن موجود غیرمتحرک، خدای متعال است.

از براهین دیگر به برهان صدیقین، برهان معرفت نفس، برهان امکان و وجوب می‌توان اشاره کرد. به عبارت دیگر صدرا ضرورت وجود را از برهان صدیقین، سرمدی بودن را به واسطه برهان صدیقین، فعلیت خدا را نیز از برهان صرف الوجود بودن و نامتناهی بودن را نیز از طریق تمامیت خدای متعال در وجود اثبات می‌کند.

نفس شناسی

نفس از شگفتی‌های خلقت است که نه تنها در قرآن کریم، بلکه در روایات نیز مورد توجه خاص قرار گرفته است. خدای متعال می‌فرماید:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: [بدانید که] در روی زمین برای اهل یقین ادله‌ای [از قدرت الهی] پدیدار است و هم در نفوس خود شما مردم، آیا نمی‌نگرید؟.

پیامبر گرامی اسلام نیز می‌فرماید:

من عرف نفسه فقد عرف ربه: هرکس نفس خود را بشناسد، خدای خود را خواهد شناخت.

بسیاری از فلاسفه اسلامی از جمله ملاصدرا، علامه طباطبایی و... از نفس شناسی به خداشناسی می‌رسند. نفس شناسی انواع گوناگونی دارد که عبارت‌اند از: ۱. نفس شناسی روان‌شناختی؛ ۲. نفس شناسی فلسفی؛ ۳. نفس شناسی اخلاقی و تربیتی؛ ۴. نفس شناسی شهودی و عرفانی. از میان انواع مذکور، نوع اخیر بهترین مورد برای معرفت خدای متعال می‌باشد که از آن باعنوان معرفت شهودی نفس یاد می‌شود و بر اساس عرفان عملی و تزکیه و تهذیب بوده و ملاصدرا آن را بر اساس «اصالت وجود»، «تشکیک وجود»، «حرکت جوهری»، «اتحاد عاقل و معقول» و «تجرد نفس» پایه‌ریزی کرده است. وی عقیده دارد: معرفت نفس تنها راه نتیجه‌بخش دارای فایده‌ای است که باعث می‌شود انسان به شهود خدای متعال برسد. در واقع شناخت نفس ذاتاً و فعلاً منجر به شناخت خدای متعال به صورتی ذاتی و بالفعل می‌شود. کسی که معرفت پیدا کند به اینکه نفس جوهری عاقل، متوهم، خیال‌گر، حساس، متحرک، دارای شامه، ذائقه، قدرت لمس و نم‌کننده است، ممکن است به مرتبه‌ای ارتقا پیدا کند که بدانند مؤثری جز خدای متعال در هستی وجود ندارد.

صدرا نفس را موجودی شبیه خدای متعال می‌داند و می‌گوید:

خداوند نفس انسانی را مثال ذات، صفات و افعال خود آفریده تا معرفت آن نردبان صعود به معرفت الهی باشد و مملکت نفس را شبیه مملکت خود قرار داده تا نفس در آن هر آنچه می‌خواهد، بیافریند و هر چه می‌خواهد، اختیار کند.

بررسی تطبیقی خداشناسی و مفهوم‌سازی ذهنی خدا از نگاه چوپرا و ملاصدرا

میان چوپرا و ملاصدرا در بحث خداشناسی، نقطه اشتراک قابل توجهی وجود ندارد؛ تنها موردی که می‌توان بدان اشاره کرد، نقش ذهن در خداشناسی است که هر دو آن را وسیله‌ای برای خداشناسی می‌دانند، ولی باید توجه داشت از نگاه ملاصدرا، ذهن هم به‌نحو موضوعی و هم به‌نحو طریقی باعث شناخت خدای متعال می‌شود. شناخت موضوعی بدین صورت است که

ذهن، شأنی از شئون نفس می‌باشد و با شناخت نفس که شناخت ذهن هم در ضمن آن انجام می‌گیرد، انسان می‌تواند به خدای متعال معرفت یابد. شناخت طریقی نیز به واسطه براهین عقلی و تفکر است که ذهن برای شناخت خدای متعال به کار می‌گیرد. در مقابل از نگاه چوپرا تنها راه شناخت خدای متعال، توسط ذهن است.

چوپرا و ملاصدرا در بحث خداشناسی در موارد متعددی تفاوت دارند. نخستین تفاوت در ابزارهای شناخت است. در ادیان الهی و فلسفه اسلامی، شناخت خدای متعال هم توسط ذهن انجام می‌گیرد و هم توسط نفس که به مورد دوم در روایت شریفه «من عرف نفسه فقد عرف ربه» اشاره شده است، ولی چوپرا شناخت خدای متعال را به وسیله پرسش‌های هفت‌گانه‌ای می‌داند که توسط ذهن انسان انجام می‌گیرد؛ در نتیجه شناخت خدای متعال که توسط چوپرا مطرح می‌شود اولاً، شناختی سطحی است؛ ثانیاً، شناخت هر فرد با فرد دیگر متفاوت خواهد بود؛ چراکه ممکن است ذهن هر فرد پاسخ متفاوتی از دیگران به پرسش‌ها بدهد. علاوه بر آن شناخت حقیقی، شناختی است که توسط نفس و از طریق علم حضوری صورت می‌گیرد. خدای متعال وجود محض است و ماهیت ندارد؛ در نتیجه از طریق علم حصولی نمی‌توان او را شناخت؛ زیرا علم حصولی، علم به ماهیت است، در حالی که خدای متعال ماهیت ندارد. ملاصدرا می‌گوید:

در این مطلب که حقیقت خدای متعال برای هیچ فردی از طریق علم حصولی ممکن نیست، هیچ‌گونه اختلافی میان حکما و عرفا وجود ندارد و برهان‌های متعددی بر این ادعا اقامه شده است.

اما شناخت خدای متعال به نحو کلی غیر ممکن نیست، بلکه هر شخصی به میزان قابلیت خود می‌تواند خدای متعال را از طریق علم حضوری بشناسد. ملاصدرا معتقد است شناخت حقیقت خدای متعال چه از طریق عقلی و چه از طریق حسی برای احدی ممکن نیست؛ چراکه قوای عقلانی و حسی نمی‌توانند به خدای متعال احاطه داشته باشند. آری! انسان فقط به اندازه سعه وجودی خود و از طریق علم حضوری می‌تواند خدای متعال را درک کند. بر دیدگاه چوپرا درباره خداشناسی اشکالات متعددی وارد است:

۱. چوپرا معتقد است شناسایی خدای متعال را از طریق ذهن می‌گیرد و ذهن نیز فعالیت‌های خود را از طریق مغز انجام می‌دهد؛ در نتیجه ذهن از طریق فعالیت‌های مغزی به شناخت خدای متعال در هفت مرحله نایل می‌شود. اکنون از چوپرا باید پرسید چگونه وی شناخت خدای متعال از طریق ادیان را قبول ندارد، در حالی که شناخت خدای متعال در ادیان الهی یا از طریق ارتباط مستقیم با خدای متعال یا از طریق همان ذهن انبیای الهی انجام گرفته است. چوپرا اگر راه اول را قبول ندارد، باید راه دوم را بپذیرد؛ چراکه انبیای الهی نخبگان عصر خود بوده‌اند و فعالیت ذهنی آنها در حد اعلا بوده که اگر چوپرا نخبه‌بودن انبیا را قبول نداشت، نباید سه کتاب در مورد پیامبر گرامی اسلام، حضرت مسیح و بودا تألیف می‌کرد؛ پس شناخت خدای متعال از طریق ادیان الهی، شناختی درست است.

افزون براین چوپرا معتقد است خدای متعال در همه جا و هیچ جا حضور دارد؛ چگونه ممکن است ذهن محدود انسان بتواند چنین موجودی را به صورت حقیقی بشناسد؟

۲. نوع نگاه چوپرا به خدا و انسان باعث می شود خدا غایت و هدف اصلی حرکت های باطنی به شمار نرود چرا که اگر شناخت خدای متعال به وسیله پرسش ها و پاسخ های افراد گوناگون انجام بگیرد خدای هر فردی با خدای دیگری متفاوت خواهد بود و خدایان متعدد یا خدای با مفاهیم متعدد را نمی توان غایت حرکت های باطنی به حساب آورد.

۳. از جمله اشکالات عمده ای که به دیدگاه چوپرا نسبت به خدای متعال وارد است اینکه وی خدای خالق هستی را تا سرحد فعل و انفعالات مغزی پایین می آورد و حضور و نور خدا را در مغز جست و جو می کند:

در ذهن، حضور خدا احساس یا دیده می شود. هر چیز ذهنی با مغز در ارتباط است؛ زیرا قبل از اینکه بتوانید مشاهده ای داشته باشید، باید میلیون ها رشته عصبی در هم انگلیخته شوند. حضور و نور خدا، در صورتی واقعیت می یابد که بتوان آن را به پاسخی از مغز که من «پاسخ خدا» نامیده ام، تعبیر کرد. الهامات مقدس و مکاشفات از مغز عبور می کنند. به اعتقاد چوپرا اگر به صورت علمی به خداشناسی بپردازیم، اعتراضات متعددی بر خدا وارد می شود؛ در نتیجه بهتر است او را از دسترس اندازه گیری ها خارج سازیم:

با خارج کردن خدا از دسترسی اندازه گیری ها اعتراضات علمی را نسبت به او کاهش داده ایم. در سطح کوانتوم، عینیت و ذهنیت با هم یکی می شوند. محل ادغام این دو روح است؛ بنابراین شناخت خدا به اینجا می رسد که مثل فوتونی که به سیاهچال نزدیک می شود، ذهن شما هم می کوشد درباره روح فکر کند. به دبواری برخورد می کند. روح با عدم قطعیت راحت است. ذهن به آهستگی به روح نزدیک و نزدیک تر می شود، تا جایی که بر لبه دنیای خدا و در افق رویداد می نشیند. ذهن و روح چاره ای جز ادغام ندارند.

وی در کتاب چگونه خدا را بشناسیم؟ رازهای خدا را در درون جمجمه انسان مخفی می داند و می گوید:

کاش فقط می دانستیم که ناگفته ترین رازهای خدا در داخل جمجمه انسان مخفی شده است؛ خلسه، عشق جاودان، فضیلت و راز. در نگاه نخستین به نظر عملی نیست. اگر چاقوی جراحی را به داخل مغز ببرید، آن را به صورت بافت خاکستری نرمی خواهید برید که به لمس کردن پاسخ نمی دهد. روح در جایی اینجا مخفی شده، آن روح شاید در عضوی تقریباً مایع نظیر گلبول قرمز خون و به نرمی و ضخامت یک موزکال خانه داشته باشد.

چوپرا متوجه این اشکال شده است؛ بنابراین در مقام توجیه برمی آید و می گوید:

شاید چنین به نظر برسد که ما داریم خدای قادر متعال، رب النوع دوران اولیه بشری و سرالأسرار را به حد لهیب آتش فعل و انفعالات الکتریکی در لایه های دماغی پایین می آوریم، اما واقعاً این کار را نمی کنیم. ما کوشش می کنیم تا حقایق اساسی

پیدا کنیم که خدا را امکان‌پذیر، واقعی و مفید می‌کند. بسیاری از مردم با این موافق خواهند بود؛ زیرا آنها دوست‌دار خدایی‌اند که با زندگی‌شان جور دربیاید.

باید توجه داشت این توجیه نمی‌تواند نگاه انسان‌گرایانه و نیز نگاه فروکاهشی چوپرا به خدای متعال را تصحیح کند؛ چراکه توجیه مذکور نیز قابل دفاع نیست و خدا را در سطح انسانی مطرح می‌کند که بتواند مطابق با علایق و سلیقه‌های انسان‌ها باشد، نه خدایی که هستی را خلق می‌کند و انسان‌ها رابطه فقری با او دارند.

۴. نکته دیگر اینکه در اندیشه خلق «مفهوم خدا» که توسط چوپرا مطرح می‌شود، جایگاه خالق و مخلوق عوض می‌شود و این انسان و مغز اوست که به خداآفرینی اقدام می‌کند. وی معتقد است: «تنها مغز است که می‌تواند این گروه عظیم خدایان را بزاید». وی برای انسان و خدا جایگاه مادری فرزندی قائل می‌شود؛ مادری که می‌خواهد فرزند خود را آن‌چنان که دوست دارد، ببیند.

۵. همان‌گونه که اشاره شد، چوپرا شناخت خدای متعال را در هفت مرحله می‌داند و تمامی انسان‌ها نمی‌توانند همه مراحل هفت‌گانه را ببینند؛ در نتیجه از مهم‌ترین نقدهایی که بر خداشناسی معنویت‌های غیردینی وارد می‌شود اینکه خدا به مفهومی شخصی تبدیل می‌شود. شخصی شدن خدا به شخصی شدن معنویت منجر می‌شود و به همین دلیل هیچ تضمینی برای عدم خروج معنویت از مسیر سلامت و افتادن در ورطه کج‌فهمی‌ها وجود نخواهد داشت. آری! اگر چوپرا دین را قبول داشت، مشکل مذکور برطرف می‌شد، ولی وی به ادیان الهی نیز اعتقاد ندارد و شناخت خدا را فقط به واسطه خود انسان می‌داند که همین امر سبب می‌شود معنویت‌های غیردینی بر پایه تجارب گوناگون و گاهی متضاد افراد باشد و ارتباطی با خدای متعال نداشته باشد.

۶. چوپرا آخرین مرحله خداشناسی و مفهوم‌سازی ذهنی خدای متعال را یوگا یا وحدت می‌نامد که در آن ذهن به روح نزدیک می‌گردد. آموزه‌های یوگا، آیین و شریعت هندوئیسم است و بخش چهارم و دهاها یعنی اتهروه به عنوان ریشه و منشأ یوگا شناخته می‌شود و در آن «لغتنامه‌ها و نفرین‌ها و ادعیه سحرانگیز بسیار است». انسان دارای رنج‌های روحی و جسمانی است؛ بنابراین اتهروه برای غلبه بر آن رنج‌ها اعمال و اورادی (مانترا) را پیشنهاد می‌دهد که ظاهراً بر اساس نیروهای ذهنی یا خدایگان اثر می‌گذارند؛ براین اساس بسیاری آن را سحر و جادو تلقی می‌کنند:

اتهروه ودا از کتب اساسی سحر و جادویی است که مربوط به دنیای اهریمنی است و مطابق با آن‌گونه معتقدات سحر و جادو است که فقط میان گروه فرومایه جامعه می‌تواند متداول شود.

این ودا «دربردارنده افسون‌های جادویی و طلسم‌هایی برای فایق‌آمدن بر مشکلات طبیعی و فوق طبیعی است».

جان بی‌ناس نیز بخش چهارم و دهاها را مجموعه‌ای می‌داند که آکنده از افسون‌ها و اورادی است که سحر و جادوی زمان‌های بسیار قدیمی باقی مانده است؛ اگرچه برخی معتقدند یوگا برای زیبایی و تناسب اندام و برطرف کردن چروک‌های پوستی است

یا باعث درمان دردها و بیماری‌ها می‌گردد، یا اینکه یوگا «روش‌ها و رویکردهای مختلفی را از مراقبه تا ریاضت‌کشی و مانتراها تا نشست‌های جسمانی درهم می‌آمیزد که به‌عنوان فنون و روش‌هایی برای اتحاد و یگانگی فرد با الوهیت به‌کار می‌رود»، ولی اهداف مذکور اهدافی حقیقی نیست، بلکه یوگا به‌عنوان مذهب و مرامی سرّی بوده و اهدافی غیرالهی را دنبال می‌کند؛ چنان‌که جیوتی معتقد است: «اینکه ما یوگا را به‌عنوان ورزشی بدنی تلقی کنیم، کوتاه‌نظری است. میرچاد الیاده نیز معتقد است: «کلیه فنون یوگا متوجه همین نکته است؛ یعنی انجام دادن عکس آنچه که آدمی بدان خو گرفته است. درواقع واژگونی کلیه ارزش‌های انسانی، هدف واقعی یوگا است».

درمجموع اگرچه چوپرا یوگا را وحدت یا همان نزدیکی ذهن به روح می‌داند، ولی این نوع وحدت و یگانگی با زیر پا گذاشتن ارزش‌های انسانی و تعطیل کردن ظرفیت‌های آگاهی حاصل می‌شود؛ چنان‌که پتتجلی در پاسخ فردی که از او درمورد هدف یوگا پرسید، این‌گونه پاسخ داد:

هدف یوگا رسیدن به اتحاد قوای سه‌گانه: جسم، روان و روح است که به‌منظور بیداری کندالینی و رسیدن به مرحله سامادهی انجام می‌گیرد.

همین شخص در یوگا سوتره نیز یوگا را متوقف کردن تمامی آگاهی و فعل و انفعالات ادراکی انسان معرفی می‌کند.

۷. یکی دیگر از مهم‌ترین نقدها، نقد روش‌شناسانه است؛ بدین‌صورت که چرا مباحث خداشناسی را به کوانتوم گره زده و از مباحث فیزیک کوانتوم برای مخاطبینی استفاده می‌کند که از آن آگاهی کافی ندارند؛ چنان‌که وی درمورد روح می‌گوید: روح در سطح کوانتوم آغاز می‌شود و از آنجا که سطح کوانتوم هم درپچه‌ای است به‌طرف خدا، معنی دار می‌شود. در هندوستان روح دو بخش دارد؛ بخش اول را جیوا می‌نامند.

با این روش، مخاطب مقهور گفته‌های چوپرا می‌شود و آنها را به‌آسانی قبول می‌کند.

افزون براین استفاده از مباحث علمی در اثبات مفاهیم متافیزیکی و معنوی نادرست است؛ چراکه شواهد بسیاری در تاریخ وجود دارد که نادرستی مباحث و نظریه‌های یقینی علمی سال‌ها اثبات شده است که ازجمله آنها می‌توان به این نظریه که خورشید بر دور زمین می‌گردد، اشاره کرد. دیوید فوتانا درمورد فیزیک کوانتوم و زمینه‌های ایجاد مباحث فلسفی و عرفانی می‌گوید:

بعضی از کشفیات علمی، به‌ویژه فیزیک کوانتوم، اگرچه محرک تجربه عرفانی نیست، دست‌کم نگرش‌های عرفانی پدید می‌آورد. اینشتین، پلانک، هایزنبرگ، پایولی، شرودینگر، جینز، ادینگتون، بوهم و الکس چنین نگرش‌های کاملاً مستندی اتخاذ کرده‌اند.

پس از ارائه تفصیلی حجت الاسلام دکتر اسلامی نسب، ناقد اول حجت الاسلام دکتر جواد جعفریان در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- چکیده ناقص است
- مفاهیم روشن نیست، مفهوم شناسی مقاله مبهم است.
- در مقاله چند جا گفتید چوپرا با سوالات به مفهوم خدا می رسد، ولی نگفتید این سوالات چیست؟ این نقص است.
- ایرادهای شما هیچ ربطی به ملاصدرا ندارد. یعنی ملاصدرا را نیز از مقاله حذف کنیم مشکلی ایجاد نمی شود. چون ایرادها کلی است نه ایرادهای ملاصدرا.
- مسئله قوه تخیل که چوپرا خیلی از آن استفاده می کند ولی در این مقاله جای این مسئله خالی است.
- یکی از ایرادهای این است که از حرف های خوب چوپرا تعریف نشده، و مقاله فقط خواسته که تمام حرف های چوپرا را نقد کند در حالیکه روش چوپرا جذاب است.
- مسئله اعتبارات علامه که ارتباط با این موضوع داشته ولی در این مقاله به آن اشاره نشده است.
- از حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه درست استفاده نشده است. یعنی هرکسی خود را شناخت خدایش را می شناسد. خب میتوان حرف چوپرا را به این حدیث تطبیق داد.
- چوپرا با سوال شروع کرده است که این کار چوپرا خوب است و میتوانیم از چوپرا در این مسئله الگو بگیریم.

در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که حجت الاسلام دکتر سینا علوی تبار به موارد زیر پرداختند:

- در این مقاله ما کار تطبیقی نمیبینیم زیرا خیلی از ماها کار تطبیقی را درست متوجه نشده ایم.
- فقط در این مقاله ۷ یا ۸ مورد بین چوپرا مشترکاتی هست که اصلا به آنها اشاره نشده است.
- چکیده ناقص است و پیشینه تحقیق نیز ضعیف است.
- آیا ایرادهای شما به چوپرا به نوع انسان است یا انسان خاص؟ خیلی بعید به نظر می رسد که چوپرا نوع انسان را بگوید. پس در این حال چه فرقی دارد نظر ایشان با فلسفه ما؟ شما به این مسئله اشاره نکردید.
- عدم انسان مساوی است با عدم جهان. انسان اگر نباشد عالمی هم نیست. این را چوپرا میگوید، مگر ما عین این را در آموزه های دینی و فلسفی خود نمیبینیم؟ چرا از این مسئله غفلت شده است؟
- تعریف مقاله از ذهن صحیح نیست یعنی هیچ کس اینطوری که در مقاله آمده ذهن را تعریف نکرده است. در حالی که شما مقاله خود را بر اساس این تعریف پیش برده اید.

- بین ذهن و عقل ۵ تفاوت هست. در مقاله این مسئله مورد غفلت قرار گرفته است.
- مهمترین نقدی که به چوپرا وارد است تعریف ناقص چوپرا از خداست در حالیکه شما این مسئله را در مقاله نیاوردید.

- در بحث علم حضوری تفاوتی بین چوپرا و صدرا نیست، شما به این مسئله اشاره نکردید.
- اگر کسی قائل به خدای شخصی باشد چه اشکالی دارد؟ چرا این بحث را خوب روشن نکردید که معلوم شود ایراد بحث کجاست؟

- بحث چوپرا مفهوم خداست. شما بحث را خلط کرده و سراغ بحث وجود خدا رفتید و با این تصور چوپرا رانقد کردید.

در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.